

نگاهی مختصر به دوازده سالی که گذشت

از هفتم اکتوبر 2001، اولین روزی که نیروهای هوایی امریکائی و بدنبال آن همپیمانانش افغانستان را، بنام عملیات بلند مدت آزادی، مورد حمله قرار دادند، بیشتر از 12 سال می گذرد.

علت ظاهری این حمله، حمله تروریستی 11 سپتمبر 2001 به واشنگتن و نیویارک در درون خاک امریکا بود، که سبب تلفات مالی و جانی قابل ملاحظه ای در این کشور و برانگیختن خشم شدید مردم و دولتمردان امریکا علیه پلان گذاران، مجریان و حامیان این تراژیدی بزرگ، به قول سرمنشی وقت ملل متحد، شد.

از آنجا که سر دسته مظنونین اصلی این حمله، بن لادن، بر طبق اطلاعات داده شده از سوی مسئولین امنیت ملی امریکا در افغانستان و تحت حمایت طالبان قرار داشت، سیاستمداران امریکا چندین بار از طالبان تقاضا نمودند تا:

1- بن لادن همراه با سائر رهبران و فعالین گروه القاعده و همه زندانیان خارجی در بند طالبان را غرض محاکمه به آن کشور تحویل دهند و تمام حامیان شان را به امریکا معرفی کنند.

2- تمام کمپ های تروریستی در خاک افغانستان بسته شوند.

3- اجازه دسترسی و بررسی تمام کمپ های تروریستی موجود در خاک افغانستان به امریکا داده شود.

این تقاضا ها از جانب چند کشور دیگر، از جمله انگلستان نیز به جانب داری از پیشنهاد های امریکا به طالبان، چند بار به صورت جدی پی گرفته شد، ولی از طرف طالب به هیچ یک از این تقاضا ها ترتیب اثر و جواب مناسب برای امریکای مجروح و خشمگین داده نشد.

چون موضوع حمله به افغانستان و سرکوب گروه القاعده و امارت اسلامی طالبان به عنوان حامی آن گروه مستلزم هموار نمودن راه های لازم، یعنی جلب موافقت سائر کشورهای جهان و جلب حمایت و همکاری کشور های دوست امریکا در این مبارزه بود، اولین کاری که امریکا در این راستا کرد این بود که یک روز پس از حادثه 11 سپتمبر موضوع را به شورای امنیت سازمان ملل متحد برای صدور قطعنامه و کسب مجوز غرض سرکوب مسئولین حادثه 11 سپتمبر 2001 - سازمان تروریستی القاعده و طالب - پیشنهاد نمود.

انتخاب زمان، وجود فضای عاطفی - احساسی - روانی جهانی، کار امریکا را در شورای امنیت سازمان ملل متحد بسیار آسان ساخت؛ طوری که همه اعضای شورای مذکور به اتفاق آراء پیشنهاد امریکا را مورد تأیید قرار دادند و با صدور قطعنامه شماره 1368 - مؤرخ 12.9.2001 و به تعقیب آن دو قطعنامه دیگر در همین سال، به کشور هائی که مورد تهدید جدی تروریسم قرار دارند - صلح و امنیت شان در خطر است - اجازه داده شد که اقدامات لازم و پیشگیرانه را برای دفاع از خود به عمل آورند.

با کسب این مجوز و آغاز حمله آمریکا به افغانستان صفحه دیگری در تاریخ بیست و سه ساله افغانستان - از 1978 تا 2001 - باز شد که تا امروز با فراز و نشیب ها ادامه دارد.

هدف آشکار آمریکا از حمله به افغانستان، طوری که دولتمردان، سیاسیون و مطبوعات این کشور بارها اعلام نموده اند، سرکوب و امحای تروریسم می باشد، اما آگاهان امور در این مورد ضمن تأیید آنچه آمریکا اعلام داشته است، حدس و گمان های دیگری هم می زنند که بیشتر به تداوم تئوری نظم نوین جهانی که از فروپاشی شوروی و انقلاب های سال های 1989 تا 1990 اروپای شرقی ارتباط می گیرد؛ و گفته می شود که از سال 1991 با جدیت بیشتر از سوی آمریکا دنبال شده است.

کار من در این نوشته نه بررسی صحت و سقم این حدس و گمان هاست و نه توضیح اهداف غرب، در کل، از حمله به افغانستان؛ زیرا فکر می کنم که در طول این دوازده سال به قدر کافی در این زمینه نوشته و جستار و تحلیل صورت گرفته است که بدون شک برخی از این نوشته ها یا جستار ها و یا تحلیل ها به اندازه کافی ارزشمند هستند و با موجودیت چنین کار های ارزشمندی پرداختن مکرر به این مسئله به نظر من هم برای من و هم برای خوانندگان این نوشته ضیاع وقت خواهد بود؛ بلکه می خواهم، همانطور که معمول است و بعد از گذر هر یک، یا هر چند سالی یکبار کار های مهم شده و نا نشده را در زمینه های مختلف مورد بررسی قرار می دهند، من هم نتایج کارهای جوانب درگیر در انکشافات و تحولات سیاسی - اجتماعی - اقتصادی - نظامی افغانستان را در دوازده سال گذشته تا حد لازم - به اختصار - به بررسی بگیرم.

1- افغانستان:

دست آورد های افغانستان طی دوازده سالی که گذشت به نظر من، با مقایسه با دوره های پیشین، بویژه ده سال حکومت مجاهد - طالب، اگر توقعات در حد متعادل قرار داشته باشد و برداشت ها از روی مصلحت های سیاسی صورت نگیرد، بیش از آنچه ما انتظار داشتیم، یا تصور آن را می کردیم، بوده است.

پیر ارزش ترین کار طی این دوره طرد و دفع پاکستان و طرد و دفع کسانی بود که به دخالت و به نیابت پاکستان حاکمیت را در افغانستان در دست داشتند. از این واقعیت هیچ یک از ما انکار کرده نمی توانیم که با آمدن طالب به کمک و به جانبداری از پاکستان، پاکستان کار افغانستان را به مثابه یک کشور آزاد و مستقل پایان یافته تلقی می کرد و آن را بخشی از خاک خود می پنداشت.

این موضوع - طرد و دفع حاکمیت پاکستان از طریق طالب و طرد و دفع خود طالب - به تنهایی و در ذات خود یکی از دست آورد های بی نهایت مهم و سرنوشت ساز برای مردم و کشور افغانستان بود.

آرزوی پاکستان، از زمانی که امیدواری های نسبت به پیروزی به اصطلاح مجاهدین بر حکومت دست نشانده شوروی پیدا شد، این بود که افغانستان را به مثابه پنجمین ایالت این فدراسیون جزء قلمرو خود بسازد. اگرچه پاکستان تا همین اکنون این آرزو را از سر بیرون نکرده است، اما حمله نیرو های ائتلاف در اکتوبر 2001 به افغانستان و شکست و فرار طالب لقمه تقریباً فرو بلعیده ای را از حلقوم پاکستان بیرون آورد؛ کاری که با

موجودیت نوکران افغانی رنگارنگ پاکستان، بویژه طالب و حکمتیار و حقانی، برای افغانستان بسیار مشکل می نمود.

در قدم دوم نابودی حاکمیت قرون وسطائی طالب، یکی از پیروزی های بود که بدون کمک ائتلاف بین المللی دست یافتن بدان برای ما بدون شک ناممکن می نمود. من خود در دوران طالب شاهد بودم که چگونه برخی از کسانی که امروز طالب را یک حرکت ملی - انقلابی (!) می خوانند دو دست شان را به عنوان این که کار افغانستان با آمدن طالب تمام شده است به هم زدند - گرد دستان شان را به مثابه اتمام کار ریختاندند - و گفتند که دیگر نه از مبارزه کار ساخته است و نه از سیاست. کار کشور تمام شد و ما هم باید برویم و در گوشه خانه های خود بنشینیم و فاتحه سیاست و سیاست بازی را بخوانیم. یکی دو تای این ها کسانی بودند که هم در آن زمان و هم امروز خود را رهبر و ناجی مردم افغانستان قلمداد می کنند و از حضور توده های میلیونی در دنبال خود حرف میزنند.

کار های دیگر - که هر کدام به نوبه و در جای خود دارای اهمیت شایانی هستند - عبارت اند از:

تدوین و انفاذ قانون اساسی، بوجود آمدن دولت منتخب، بوجود آمدن پارلمان از طریق انتخابات آزاد و آرای مردم، بوجود آمدن قوه قضائیه مستقل - هرچند در قانون اساسی و در پروسه انتخابات و در استقلال قویه قضائیه عیوبی موجود بوده باشد - سازمان دادن دوباره ارتشی که به امر پاکستان و همکاری احزاب اسلامی افغانستان از هم پاشانده شده بود، سازمان دادن پولیس و امنیت ملی، جمع آوری میلیون ها حلقه ماین از سراسر افغانستان، اعلام آزادی های سیاسی - مدنی، بوجود آمدن نهاد های حقوق بشری، وجود ده ها حزب سیاسی، صدها روزنامه و مجله، ده ها تلویزیون شخصی در کنار تلویزیون دولتی، رواج انترنت که بهترین کمک برای رشد آگاهی و دانش مردم در زمینه های گوناگون است، اعمار صد ها کودکستان، هزار ها مکتب و ده ها دانشگاه، وجود بی سابقه ده میلیون دانش آموز و دانشجو در کشور، اعمار صد ها و هزار ها کیلو متر راه ها و شاهراه ها در سرتاسر کشور، اعمار مجدد شهرهای تخریب شده در دوران حضور نیرو های شوروی و جنگ های میان تنظیمی تنظیم های به اصطلاح مجاهدین*، بویژه اعمار مجدد شهر به خاک خفته کابل که حاصل جنگ قدرت میان تنظیم های به اصطلاح اسلامی و بی اعتنائی آن ها به خاک و مردم و به سرمایه های ملی بوده و به تعقیب آن ها بی اعتنائی شرم آور طالب که طی شش سال امارتش خشتی را در گستره کشور روی خشتی نگذاشته، ایجاد ده ها کلپ و میدان و اتحادیه های ورزشی، رونق ورزش و ظهور صد ها ورزشکاری که با پیروزی های پی در پی و افتخارآمیز خویش در مسابقات منطقه ای و جهانی سبب سربلندی کشور شده اند، تکمیل صد ها پروژه انتفاعی و... احداث صد ها فابریکه و شرکت، ایجاد روابط سیاسی - دیپلماتیک - فرهنگی و تجاری مجدد با تمام دنیا و... کار های بود که افغانستان به کمک جامعه جهانی، بویژه امریکائی ها در راستای امحای دائمی تروریسم، تعصب و افکار بدوی از یکطرف و دموکراتیزه ساختن و احیای ثبات جامعه و بالا بردن سطح حیثیت و اعتبار کشور در عرصه بین المللی از طرف دیگر انجام داد.

وجود آزادی بیان در کشور، ارچند نه در حد کامل، اگر بدان دقت شود، شاید به تنهایی بزرگترین ارمغان یا هدیه ای باشد که این سال ها به ما ارزانی داشته است. به فکر من اهمیت آزادی بیان به مراتب بیشتر از هر چیز دیگر، از جمله دانش و آگاهی است. زیرا اگر آگاهی باشد و آزادی بیان نباشد، به مشکل می توان کاری را در جهت ارتقای ذهنیت ها و در راستای توسعه علمی - فرهنگی - سیاسی - اجتماعی کشور از پیش برد، ولی با وجود آزادی بیان، اگر آگاهی و دانش هم وجود نداشته باشد، آگاهی و دانش که اولین محور اتکا یا اهرم برای ایجاد حرکت در یک کشور است، خود به خود بوجود می آید. صحبت ها و طرز تفکر بسیاری از هموطنان خویش را امروز با صحبت ها و افکار ده دوازده سال پیش شان، و صحبت هائی که کلاً در گذشته ها چه از لحاظ شکل و چه از لحاظ محتوا وجود داشت، مقایسه کنید و ببینید که چگونه این ها، بویژه برخی از خانم ها، با صحبت ها و تحلیل ها و نظریات و استنتاجات شان امروز ما را مجبور به تحیر و تحسین می کنند.

همه این رشد فکری را باید مدیون آزادی بیان در کشور بود. راقم این سطور را باور جدی بر این است که اگر این روند ده یا پانزده سال دیگر به همین منوال ادامه پیدا کند، آن وقت نه طالبی باقی خواهد ماند و نه اندیشه ای بنام اندیشه طالبانی و تفکراتی به نام تفکرات مودودی و خمینی و سیدقطب و امثالهم!

در باب اهمیت و ارزش مدرسه و مکتب و تعلیم و تربیت می خواهم حکایتی را که کمی بیشتر از چهار دهه در کتابی در کتابخانه عامه دهلی خوانده بودم نقل به معنی کنم. در این حکایت آمده است که امپراتوری مبلغ متناهی به یکی از وزرایش داد و گفت که می خواهم با این پول سپاهی قوی و شکست ناپذیری بوجود بیاوری که در هر شرایطی بتواند از سرحدات امپراتوری دفاع کند و هیچ نیروئی نتواند در برابر آن ایستادگی کند. وزیر هم تعظیمی کرده بدون تعلل و تأخیر دربار را ترک نمود تا کاری را که امپراتور از وی خواسته بود بدون فوت وقت شروع کند.

دو - سه سالی از این واقعه گذشته بود که روزی امپراتور از وزیر در مورد آنچه گفته بود معلومات خواست. وزیر گفت: "مطابق دستور عمل شده است و امپراتور می توانند، اگر میل داشته باشند، از این سپاه دیدن کنند." امپراتور ابراز تمایل کرد و با برخی از اراکین دولت یکجا برای دیدن سپاه روان شد. وزیر هم این ها را به مدرسه ای برد که تعداد زیادی از شاگردان در حال درس خواندن بودند؛ و رو به امپراتور نموده گفت: "این است سپاهی که امپراتور آرزوی آن را داشتند. اگر چند سالی صبر داشته باشیم، این سپاه در زمین چه که در آسمان هم دشمنان امپراتور را مورد تعقیب قرار خواهد داد." ...

من شکی ندارم که اگر ما هم چند سالی صبر داشته باشیم و بتوانیم انتظار بکشیم و نگذاریم که طالب و طالب صفتان مکاتب اعمار شده را ویران کنند یا بسوزانند، شاهد بوجود آمدن ارتش چندین میلیونی خواهیم بود که زمانی ستاره ها را هم تسخیر خواهد کرد؛ ارتشی که در دوران و در مناطق تحت سیطره طالب و طالب صفتان به هیچوجه نمی تواند بوجود بیاید!

2- امریکا:

امریکا با وجود ناکامی هائی که در برخی زمینه ها داشته است، در یک تحلیل نهائی، بعد از دوازده سال ماندن در افغانستان و شرایطی را که در منطقه، بویژه در پاکستان

ایجاد کرده است، موفقیت های قابل ملاحظه ای در مبارزه علیه ترور و تروریسم و حامیان شان داشته است. و اگر موافقتنامه امنیتی میان این کشور و افغانستان به امضا برسد - که به گمان غالب به امضا خواهد رسید - و پایگاه های مورد نیاز و مورد نظر امریکائی ها در اختیار شان گذاشته شود، در آینده نیز به اهداف بیشتری در این راستا در افغانستان و در منطقه دست خواهد یافت.

مبارزه امریکا با تروریسم در افغانستان تنها در بعد نظامی محدود نبوده است. امریکا همزمان با مبارزه در بعد نظامی برای از بین بردن تروریسم، در راستای بلند بردن سطح آگاهی و دانش مردم و بهتر ساختن رفاه اجتماعی و کمک به رشد اقتصادی افغانستان نیز کار های انجام داده و این دو بعد از مبارزه را علیه تروریسم لازم و ملزوم یک دیگر دانسته است.

کار های انجام شده در افغانستان را که در بالا بدان اشاره شد، در واقع می توان حاصل خواست و تمایل و پول امریکا به حساب آورد؛ ورنه با دولتی که ما طی 12 سال گذشته داشه ایم، چنین چیزی به هیچ وجه میسر نمی گشت؛ دولتی که:

- در فساد اداری و مالی غرق است.
- در پروسه آوردن صلح در کشور ناکام بوده است.
- در تطبیق عدالت انتقالی هیچگونه پیروزی نداشته است.
- در امر مبارزه با مواد مخدر به هیچ موفقیتی نائل نشده است.
- در راستای مبارزه با زورگویان و غاصبین عاجز بوده است.
- خود متشکل از ناقضین حقوق بشر، جنایت کاران جنگی و افراد مربوط به طالب و سائر تندروان، متعصب، جنگ طلب و وابسته به غیر می باشد.
- در بسا جهات، بویژه در تقابل با طالب و پاکستان، همواره از موضع بسیار ضعیف و سازشکارانه عمل کرده است.

- و...

3- پاکستان:

جنگ امریکا در افغانستان در واقعیت امر جنگی است میان امریکا و همپیمانانش از یک سو و نظامیان پاکستان از سوی دیگر. طالب و دسته های دیگر افغانی در این جنگ به نیابت پاکستان در برابر امریکا و متعهدینش قرار گرفته اند. امیدواری پاکستان این بود که با طولانی شدن جنگ، صادر کردن ترور و ایجاد هراس و ناآرامی توسط افغانان ناافغان در افغانستان، دولت و مردم امریکا بالاخره از جنگ خسته شده و افغانستان را ترک می گویند. اما گذشت زمان و پایداری نیرو های ائتلاف به رهبری امریکا به این تفکر یا اندیشه شوم پاکستان مهر ابطال زد.

(نا گفته نباید گذاشت که من هم در یک تحلیل، که دو - سه سال قبل صورت گرفته بود، چنین نظری را ارائه داشته بودم؛ اما بدون کدام موضعگیری خوشباورانه یا بدبینانه!) با وضعیتی که امروز در داخل پاکستان وجود دارد، این کشور دیگر آن توانی را که از دو سال بعد از شکست طالبان تا دو - سه سال قبل برای بی ثبات ساختن افغانستان و ایجاد درد سر برای قوای ناتو و امریکائی ها داشت، ندارد.

وضعیتی کاملاً ناآرام، بی ثبات و شکننده داخلی پاکستان، جرم و جنایت، اقتصاد از هم فروپاشیده، فساد مالی - سیاسی - اخلاقی، کمبود برق، مشکل آب، تقلب، گرانی، اختطاف،

دزدی، قاچاق اسلحه و مواد مخدره، برخورد های خونین قومی - مذهبی، انفجار ها و انتحار های روزانه، گسترش روز افزون ترور، بویژه در کلان شهر های مثل کراچی، بلند شدن محسوس آوا های جدی تجزیه طلبانه که از بلوچستان و خیبر پختونخواه آغاز شده بود و به ایالت سند هم سرایت کرده، و وجود دشمنی آشتی ناپذیر طالب مسلح، جنگجو و مصمم با دولت پاکستان، سبب شده است که توجه دولتمردان این کشور بیشتر به رو براه ساختن امور داخلی خود شان معطوف گردد. چنانچه چندین سیاستمدار این کشور از جمله آقای شهباز شریف، صدراعظم ایالت پنجاب، برادر نواز شریف، در یکی از سخنرانی هایش که وقت زیادی هم از آن نمی گذرد، می گوید: "پاکستان با دشواری ها و دهشت گردی روبرو است که اگر با آن برخورد جدی نشود، همه نظام از هم خواهد پاشید." صدراعظم پاکستان، نواز شریف، هم در این مورد گفته ای دارد که از عمر آن سه ماهی هم نمی گذرد: "اگر این کار (طالب، دهشت گردی، ترور، ناآرامی، فساد اداری، فساد مالی، انتحار و انفجار، تلاش های تجزیه طلبانه و... راقم) ادامه پیدا کند، به سقوط نظام و نابودی پاکستان خواهد انجامید."

رشد فعالیت های تخریبی و تروریستی، از جمله کشتار افراد ساده، درجه داران و افسران رده های پائین و بالای نیرو های نظامی - انتظامی - امنیتی این کشور توسط طالبان پاکستانی که از پشتیبانی وسیع و همه جانبه سائر طالبان بهره مند هستند، در حال حاضر امکانات مداخله جدی، مانند سال های پیشین را، در امور کشور ما تا حد زیادی کاهش داده است. طبیعیست که همه سیاستمداران، نظامیان سرویس اطلاعات نظامی و احزاب سیاسی - مذهبی پاکستان هنوز به این نظر نیستند که از پشتیبانی طالب افغانی دست بردارند. به همین دلیل است که هنوز هم هرازگاهی تلاش های برای مختل ساختن زندگی مردم ما به هدایت این ها صورت می گیرد. اما اکثریت پاکستانی ها امروز به این اعتقاد هستند که دیگر نمی توان آبی را که در جوی رفته است برگرداند.

رضایت نیم بند این کشور به امضای توافقنامه امنیتی میان افغانستان و امریکا، که در گذشته ها شدیداً مخالف آن بودند، نمایانگر نفوذ بیش از حد گروه های تندرو و مسلح مذهبی، بی ثباتی روز افزون و نگرانی سیاستمداران پاکستان از زوال نظام و اضمحلال کامل این کشور می باشد.

حمله دیروز طالبان پاکستانی در یکی از نواحی پشاور که منجر به کشته و زخمی شدن بیشتر از چهل و پنج پولیس شد، دولت و تعداد بیشتر احزاب سیاسی این کشور را بر آن داشته است که در یک نشست عاجل به این فیصله برسند که بالاخره با طالب چگونه رفتار باید صورت بگیرد: بجنگند، یا مطابق خواسته های آن ها به صلح تن دردهند؟ هر دو گزینه برای پاکستان عواقب سخت ناآرام کننده ای را به دنبال خواهد داشت.

در ارتباط به افغانستان، اما، صلح دولت پاکستان با طالب به معنی افزایش حضور طالب افغانی و متعهدینش از طریق حملات انتحاری و راه گیری ها و حملات پراکنده به محلاتی که هر از گاهی بدون پوشش نیرو ها نظامی افغانی - یا نیرو های ائتلاف تا اخیر این سال عیسوی - هستند، خواهد بود.

اما جنگ با طالب در پاکستان، برای ما این فرصت را مهیا خواهد کرد که چند صبحی آرام تر نفس بکشیم و بیشتر متوجه توسعه، اعتلای و نیرومندتر ساختن بیشتر کشور شویم.

نتیجه این که طالب افغانی که در حملات انتحاری و جنگ چریکی علیه دولت افغانستان و نیرو های خارجی حامی آن در رأس سائز طالبان قرار دارد، از توجه و حمایت کافی دولت پاکستان بی بهره مانده قدرت رزمی آن کاهش یافته با گذشت زمان به نابودی کامل مواجه خواهد شد.

4- طالب:

دست آورد طالب طی این دوازده سال، هم در افغانستان و هم در منطقه و جهان غیر از بدنامی، رسوائی و نفرت هیچ چیز دیگری نبوده است، همینطور دست آورد حامیان پاکستانی و عرب و ایرانی آن.

اختطاف، حملات انتحاری، تخریب جاده ها، انهدام مکاتب، بمب گذاری در تأسیسات دولتی؛ هتل ها و مساجد، راه گیری و حمله بر دهات و علاقه داری ها بعد از خروج نیرو های دولتی و یا نیرو های خارجی، که همواره طالب بدان ها متوسل می شود، نشانه قوت طالب نیست.

نیروی رزمی قوی هیچگاه به حملات انتحاری دست نمی زند و مردم را سپر دفاع خویش قرار نمی دهد. از مردم بی دفاع و بی گناه باج نمی گیرد و مکاتب و تأسیسات و دارای های عامه و ملی را به آتش نمی کشد و در کوه و صحرا دزدانه بود و باش ندارد. موضع طالب در برابر دولت و در برابر نیرو های نظامی خارجی مستقر در افغانستان بسیار ضعیف تر از آن است که بتواند تشویشی را برای آینده این کشور بوجود بیاورد. با گذشت دوازده سال، طالب هم این مطلب را به خوبی درک نموده است، منتها به مصداق این سخن "که تا ریشه در آب است، امید ثمری هست" خود را به ریشه ای پوسیده و گندیده و قطع شده ای آویخته و می کوشد از فرو رفتن خود در باتلاق نابودی کامل جلوگیری کند.

تلاش های جسته گریخته، بی ثمر و دزدانه طالب تنها برای ترساندن مردم، و تنها برای اینست که نشان بدهند که "ما هنوز زنده هستیم". اما این زنده بودن و به مبارزه طلبیدن، اگر بعد از امضای معاهده امنیتی، امریکائی ها در افغانستان بمانند و اگر نیرو های نظامی - انتظامی - امنیتی افغانستان باز هم تقویه و تجهیز شوند، ارچند همین نیروهای موجود هم برای سرکوب طالب در دراز مدت به قدر کافی نیرومند هستند، مساوی خواهد بود به مرگ و نابودن.

سایه سنگین طالبان هفت - هشت سال پیش، امروز با همه تلاش های مذبحانه شان، از زندگی ما افغان ها رخت بر بسته است. جنگ به معنا و به تعریف واقعی آن امروز در افغانستان وجود ندارد. آنچه فعلاً در افغانستان وجود دارد، فقط و فقط ترور است.

طالبان در سطح جهانی کاملاً منزوی و منفور شده اند. شش سال حاکمیت طالب برای مردم ما آزمون هولناکی بوده است که هیچگاهی آرزوی دو باره آن را نخواهند کرد. یاد آوری آن شش سال برای تعداد کثیری از مردم افغانستان؛ بویژه برای زنان این کشور، خیلی بیشتر از یک خواب هراسناک می باشد.

مردم به هیچ صورت طالب و سائز نیرو های متعصب و تند رو و از لحاظ فکری کهنه پرست را نمی خواهند.

شش سال تجربه از امارت اسلامی که هیچ کار مفیدی در کشور انجام نداد و همه امور کشور را طی این شش سال به خدا و به پاکستان حواله کرد و خود با دره و کیبل بر

روی دیوارهای دریای کابل تنها با دید دینی برای نظارت مردان و زنان روز می گذرانند، در حالی که کشور در نابسامانی مطلق به سر می برد، تلخ ترین سال ها برای مردم ما بوده است. مردم افغانستان از طالب، از نام طالب و امارت اسلامی طالب نفرت دارند.

طالبی که می خواهد با پرروئی و با فشار و تهدید و زور بمب و باروت و انفجار و انتحار و کشتن و هراس افگندن برگردد و به اریکه قدرت تکیه بزند؛ باید بداند که هیچ حکومتی، حتی حکومتی که به نیابت و بنام خدا روی کار بیاید، از راه تهدید و فشار و کشتار و انفجار و انتحار و قتل بی گناهان و تحمیل خود بر مردم، نه طرف قبول مردم است و نه مشروعیت حقوقی و ارزشی پیدا می کند.

حکومتی که طالب خواهان آن است، شاید برای هزار - دو هزار سال پیش مناسب بوده باشد، اما امروز چنین چیزی دور از تصور و پذیرش می باشد.

برخی از طالبی ها می گویند که طرفداران طالب در افغانستان بیشتر از دیگران هستند. من شخصاً در این مورد هیچ حرفی نمی زنم و هیچ تبصره ای نمی کنم؛ بلکه تنها می پرسم که اگر واقعاً چنین است، چرا طالبان مردانه وار به میدان نمی آیند و به جای تفنگ و بمب و ترور و انتحار و انفجار و تهدید و فشار در انتخابات شورا های ولایتی و انتخابات ریاست جمهوری اشتراک نمی کنند؟؟ شما، طالبی ها، به آن اعتقاد باشید، و ما می گوئیم: "بسم الله، این گز و این میدان!"

*به اصطلاح به این دلیل می گویم که مجاهد بر وفق تعالیم دینی همواره تنها بنام خدا و برای دینش به شکل فی سبیل الله می جنگد؛ ولی این ها، طوری که دیده می شود، فقط و فقط برای سیر کردن شکم، پر کردن جیب و رسیدن به چوکی جنگیده اند. آنهم در حدی که همه دستاتیر دینی شان را نه یکبار که صد ها بار نادیده گرفته اند و به قرآنی که آن را کلام خدا می دانند هم اعتناً نکرده اند - عدم پابندی به تعهد و امضاً در قرآن در مکه برای پایان دادن به جنگ. و از قتل و کشتار ده ها هزار انسان بی گناه که در میان آن ها هزار ها زن و کودک وجود داشته است هم دریغ ننموده اند.